

دولت مزار:

گفتاری دیگر پیرامون تداوم بحران مشروعیت در افغانستان

مقدمه

گفتار حاضر کوششی است دیگر در زمینه تحلیل رویدادهای تاریخ معاصر افغانستان. این مقاله به دنبال نوشته‌هایی می‌آید که بیشتر در ارتباط با بحران جاری در افغانستان به چاپ رسانده‌ام، مانند مقالاتی که راجع به بحران مشروعیت در افغانستان در نشریه *کلك* انتشار یافته است، مقاله «دولت طالبان در کابل» در نشریه *دنیای سخن*، مقاله‌ای درباره بحران جاری در افغانستان در نشریه *آدینه*، یا مقاله «ورود طالبان به کابل» در یادنامه *مایل هروی* (بیشتر این نوشته‌ها در نشریات افغانستانی نیز به چاپ رسیده است). در همه این نوشته‌ها کوشیده‌ام حوادث و وقایع افغانستان را با توجه به نظریه بحران مشروعیت توضیح دهم.

فروپاشی نظام سلطنتی در افغانستان، پایه‌های نظام مشروعیت سنتی را در این کشور دستخوش بحرانی عمیق ساخت که هنوز هم ادامه دارد. کسانی که بنیادهای مشروعیت سنتی را فرو ریختند، همگی به گونه‌ای شگفت‌انگیز در مسیر پیش‌بینی نشده‌ای قرار گرفتند و به نیستی کشیده شدند. داودخان، تره‌کی، امین و نجیب به قتل رسیدند و بیک در انزوای محض جان سپرد؛ فروپاشندگان، فروپاشیدند. جامعه‌ای که تواند بنیادهای سنتی خود را به تدریج متحول سازد و جریان جانشینی را به مدد اصلاح نهادهای فرسوده و ناکارآمد تدارک ببیند، بهایی گزاف برای دیگر گونیه‌های قهرآمیز می‌پردازد. از سوی دیگر، اگر بنیادهای سنتی تن به اصلاح ندهند و با مقاومتی سرسختانه بکوشند حیات سپری شده خود را از استمرار بهره‌مند سازند، ناخواسته به آشوب و شورش دامن می‌زنند و در نتیجه بر افتادن خود را تدارک می‌بینند. افغانستان در معرض چنین سرنوشتی قرار گرفت. هر دوسو، هم حکومت و هم مخالفان حکومت در حذف هم کوشیدند و جامعه را به سوی بحرانی ژرف و گسترده راندند.

بنیادهای سنتی مشروعیت در جامعه افغانستان که حاضر به پذیرش تغییرات نبودند و نمی‌خواستند خود را با تحولات سازگار سازند، یکسره

کار کرده‌ایشان را از دست دادند. سلطنت بر افتاد، زعامت پشتون بی‌اعتبار گشت، و اسلام سنتی که خواستار حفظ و ثبات بافت جامعه بود، به صورت اسلامی انقلابی و دگرگون‌کننده در نهایت دگرگون‌شونده درآمد. به دنبال فروپاشی نظام سلطنتی تا به قدرت رسیدن مجاهدین در کابل، دو الگوی حکومتی در جامعه افغانستان سر بر آورد. یکی الگوی داودخان بود که بر زعامت پشتونان اصرار می‌ورزید، و دیگری الگوی رژیم کمونیستی که ادغام جامعه افغانستان را در اردوی کمونیسم جهانی در پر تو عدالت‌خواهی و مساوات، به یاری مجموعه‌ای از عناصر ناهمگن پی می‌گرفت. داودخان نمی‌دانست که ناسیونالیسم افغانی دیگر نمی‌تواند با انکاء به یک قوم در این کشور دوام آورد. جامعه از بیخ و بن تکان خورده بود و نظامی که می‌خواست بر جا بماند، می‌بایست به نیازهای هویت‌طلبانه اقوام مختلف پاسخی مناسب و درخور بدهد. تأکید افراطی داودخان بر هویت پشتونی افغانستان بیش از آن که تصور می‌رفت، جامعه را به بحرانهایی دامنه‌دار نزدیک ساخت. در نظام کمونیستی پس از داودخان، گرچه عنصر زعامت پشتون با جلوه‌ای متفاوت، همچنان ادامه یافت، ولی عناصر تازه‌ای که در نظام داودخان یاری سر بر آوردن نداشتند، پنهان و آشکار قدرافراشتند. جنبش ستم‌ملی، هواخواهی از اندیشه‌های مائو تسه‌دون، مبارزه میان غیربشتونان چپ و بشتون‌گرایان چپ در اردوی سوسیالیسم داخلی شدت گرفت و نگذاشت حتی در صفوف چپ‌اندیشان تفکری غالب و وحدت‌دهنده رواج یابد. هنگامی که رژیم نجیب به دنبال فروپاشی شوروی از هم فروپاشید، در اردوی چپ افغانستان اغتشاش و تفرقه حاکم گشته بود.

اسلام سنتی که قوام‌بخش نظام سنتی به‌شمار می‌آمد، به دنبال ازهم‌گسیختگی این نظام دستخوش تحولاتی بی‌سابقه گشت. گرچه مذهب سنتی در برابر هر گونه تغییری ایستادگی می‌کرد، ولی هنگامی که دید حیاتش به خطر افتاده است، به صورت جنبش مقاومت و سپس حرکت انقلابی، به امواج تغییر و دگرگونی پیوست و تمامی جامعه را همراه خود به

تحرك واداشت. این عمیقترین و فراگیرترین حرکتی بود که در تاریخ دویست ساله افغانستان به راه افتاد.

به هنگام به قدرت رسیدن مجاهدین در کابل، چهره جامعه افغانستان یکسره در هم ریخته بود. این جامعه به مشرووعیتی تازه نیاز داشت که آن دو الگوی قبلی، یعنی داودخان و کمونیستی، نتوانسته بودند به جامعه عرضه کنند و وفاق تازه‌ای را سامان دهند که بتواند سراسر جامعه را گرداگرد معیارهایی مشترک بسیج کند و به اتحادی پایدار بکشاند. مجاهدین گرچه تجربه حکومتداری نداشتند و تواناییهای چشمگیری نیز از خود در این زمینه نشان ندادند، ولی نباید از نظر دور داشت که شرایط پیچیده نیز این امکان را به دست نمی‌داد که بتوان به سهولت حکومتی جدیدی بی سابقه را از مقبولیت عام بر خوردار ساخت. جهاد طولانی مردم افغانستان در برابر تجاوز شوروی توانسته بود جامعه را یکسره در پرتو اسلام انقلابی متحد سازد، ولی نتوانسته بود معیارهای انحصار طلبانه را از صحنه جامعه طرد کند. پشتون گرایان که به غیر پشتونان به عنوان سربازانی موقتی می‌نگریستند به تصور این که پس از خروج نیروهای شوروی و برافزاندن رژیم کمونیستی می‌توانند باز در پوششی تازه بر افغانستان حکمفرما شوند، همچنان خواستار سلطه انحصاری قوم پشتون بودند. همین تمایل و البته گرایشهای گاه افراطی اقوام دیگر که برای نخستین بار به عنوان نیرویی مستقل سر بر آورده بودند، نگذاشت مجاهدین چاره‌ای با دوام برای استقرار تفاهم و وفاق در جامعه بیندیشند. ساختار نیروهای جهادی در واقع ترکیبی بود از مردمان همه اقوام و مذاهب. اینان در طول جهاد با اتکاء به اصل برابری به مقابله با دشمن بر می‌خاستند. از آن جا که در اسلام عزیزترین بندگان با تقوی ترین آنان است، گسی نمی‌توانست در دوره جهاد با توسل به منشاء قومی خود بر دیگری برتری بجوید. همه به این اصل تن می‌دادند و بر همین اساس جهاد را تقویت می‌کردند. به همین سبب، هنگامی که جهاد به پیروزی رسید، دیگر کسی نمی‌خواست بهر هبیری انحصار گرایانه کسانی سر بسپرد که جهادگران را دعوت به فرمانبرداری از معیارهای سنتی می‌کردند. سربازانی که به میدان آمده بودند حاضر نشدند گوش به فرمان به سر باز خانه‌ها باز گردند و بی آن که حقی گرفته باشند، پذیرای زعامتی بشوند که ریشه در گذشته‌ای در هم فرو ریخته داشت.

دوران حکومت مجاهدین به مجادله بر سر ساختارهای مناسب در کشور گذشت. دو مجمع بزرگ از نمایندگان گروه‌ها و سازمانهای مختلف، و شخصیت‌های مستقل و منفرد، نتوانست رضایت همه را جلب کند. این دو مجمع، هر یک بزرگتر از «لویه جرگه»های سنتی این کشور بود، و به واقع جنبه نمایندگی مردمی آنها نیز از هر نظر کاملتر و جامعتر از گذشته می‌نمود. در کابل در اجلاس شورای اهل حل و عقد، نمایندگان همه گروه‌ها، سازمانها و ناحیه‌های افغانستان شرکت جستند و بر سر انتخاب زعیم کشور و تهیه قانون اساسی به توافق رسیدند. در هرات نمایندگان مردم افغانستان از داخل و خارج جمع شدند و بر سر یک سلسله اصول موافقت کردند. باین حال عده‌ای از رهبران خرد و بزرگ که موقعیت خود و گروهشان را متزلزل می‌دیدند، این موافقتها را نپذیرفتند، و بر تداوم بحران اصرار ورزیدند. حکومت مجاهدین در کابل اسباب لازم را برای دستیابی به وفاق اجتماعی تازه‌ای فراهم می‌آورد

ولی همواره با مخالفت عده‌ای قدرت طلب روبرو می‌شد که موافقتهای به دست آمده را مخدوش می‌ساختند. هواخواهان زعامت پشتون در افغانستان در حقیقت بنیادهای حکومت مجاهدین را نمی‌سندیدند؛ می‌خواستند شکل دیگری از حکومت برپا سازند که عنان و اختیارش چون گذشته یکسره در دست خودشان باشد. در این جا پاکستان نیز همراه با آمریکا و عربستان، هر یک به طریقی و از دیدگاهی خاص، به این مخالفتها دامن می‌زدند و پایه‌های حکومت را سست می‌گرداندند. سیاستهای مبهم و چندگانه ایران نیز در این اوضاع پیچیده به جای آن که با صراحت بر اساس تقویت کامل و همه جانبه حکومت مجاهدین، با تمام کاستیهایش، طراحی شود، متأسفانه اغلب ناخواسته در بستر سیاستهای آن سه کشور قرار می‌گرفت.

از کاستیهای حکومت مجاهدین در جای دیگر سخن گفته‌ام. این حکومت با ورود طالبان به کابل متزلزل گشت و مقر خود را به تالقان انتقال داد. از آن رویدادها نیز جداگانه یاد کرده‌ام. در مجموعه مقالاتی که زیر عنوان «دولت مزار» انتشار می‌یابد به تحولاتی اشاره می‌کنم که دنباله حوادث تالقان (تخار) به حساب می‌آید.

کوششی متفاوت از گذشته

استقرار استاد برهان الدین ربانی در شهر مزار شریف دوره‌ای دیگر در تاریخ مبارزات مجاهدین افغانستان پس از سقوط حکومت کمونیستی در کابل است. مجاهدین مدت پنج سال با دشواری بر کابل حکومت کردند و سرانجام به دست طالبان ناچار این شهر را ترک گفتند و به تالقان رفتند. تحولات بسیاری که بر خیز از آنها را بیشتر آورده‌ام به عمر دولت تخار خاتمه داد و نیروهای ضد طالبان را با سرنوشتی دیگر روبرو ساخت.

در بیست و سوم تیر ماه ۷۶، ژنرال فوزی به عنوان سخنگوی جنبش شمال طی مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی گفت دولت مردان جنبش متحد اسلامی در پل خمی گردهم آمدند و تصمیم گرفتند دولتی تازه تشکیل بدهند. ژنرال فوزی گفت پایتخت موقت این دولت در مزار شریف خواهد بود. ژنرال فوزی در همین مصاحبه از احمدشاه مسعود همچون یک قهرمان ملی یاد کرد و حضور و تأیید او را در نشست پل خمی پشتوانه این تصمیم دانست.

انتقال رسمی حکومت استاد ربانی به مزار شریف با این تصور شکل پذیرفت که مزار امکانات بیشتری از شهرهای شمال دارد و می‌تواند تسهیلاتی در زمینه ارتباطات حکومت استاد ربانی با خارج فراهم آورد. هنگامی که در تالقان بودم، استاد ربانی به من گفت قصد دارد مقر دولت خود را به مزار منتقل سازد. در آن وقت ژنرال دوستم به دولت مجاهدین پیوسته بود و به تدریج امکانات تازه‌ای برای گسترش همکاری با حکومت سر بر می‌آورد. تحولات سیاسی و نظامی در شمال و سقوط دستگاه دوستم این امکانات را به سوی نیستی سوق داد و آینده حکومت را دستخوش وضعی نامعلوم و نامشخص ساخت.

قیام مردمی در شهر مزار شریف که منجر به بیرون راندن طالبان از آن شهر شد، چشم اندازهای پیش بینی نشده‌ای در برابر حکومت و جبهه متحد اسلامی گشود. به همین جهت نشست پل خمی به این نتیجه رسید که

■ جامعه‌ای که نتواند بنیادهای سنتی خود را به تدریج متحول سازد و جریان جانشینی را به مدد اصلاح نهادهای فرسوده و ناکارآمد تدارک ببیند، بهایی گزاف می‌پردازد.

■ اگر بنیادهای سنتی تن به اصلاح ندهند و با مقاومت سرسختانه بکوشند حیات سپری شده خود را استمرار بخشند، ناخواسته به آشوب و شورش دامنی می‌زنند و در نتیجه بر افتادن خود را تدارک می‌بینند. افغانستان به چنین سرنوشتی گرفتار آمد: هم حکومت و هم مخالفان حکومت در حذف یکدیگر کوشیدند و جامعه را به سوی بحرانی ژرف و گسترده راندند.

■ بنیادهای سنتی مشروعبیت در جامعه افغانستان که حاضر به پذیرش تغییر نبودند و نمی‌خواستند خود را با دیگر گونیه‌سازگار سازند، یکسره کار کرده‌ایشان را از دست دادند: سلطنت بر افتاد، زعامت پشتون بی اعتبار گشت، و اسلام سنتی که خواستار حفظ و ثبات بافت جامعه بود به صورت اسلامی دگرگون کننده و در نهایت دگرگون شونده درآمد.

■ داودخان نمی‌دانست که ناسیونالیسم افغانی دیگر نمی‌تواند تنها با اتکاء بر یک قوم دوام آورد. پافشاری افراطی داودخان بر هویت پشتونی افغانستان بیش از آن که تصور می‌رفت جامعه را به بحرانهای دامنه‌دار نزدیک ساخت.

سه جریان سیاسی افغانستان معاهده‌ای در جبل السراج به امضاء رساندند. این سه جریان عبارت بودند از جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی-اسلامی شمال افغانستان. ریاست این شورای جهادی با احمدشاه مسعود بود و معاونت آن با حاج محمد محقق از حزب وحدت، و فرماندهی نظامی آن با عبدالرشید دوستم. مطابق فیصله این شور اقرار بر این شد که «شور اقدرت را از رژیم سابق تحویل گرفته و بعد از یک سال انتخابات آزاد را دایر نماید».^۲

این ائتلاف در واقع هنگامی به وجود آمد که مسعود نگران تکرار کودتای تئی-حکمتیار بود. در این مقطع نجیب حاضر بود کنار برود ولی می‌خواست ترتیبی بدهد که قدرت به دست کسانی بیفتد که بتوانند نظر سازمان ملل یعنی قدرتهای بزرگ را تأمین کنند. از طرف دیگر گرچه حکمتیار حاضر بود با توسل به عوامل رژیم نجیب به قدرت برسد و اصل زعامت پشتونان را از تداوم بر خوردار سازد اما نمی‌گذاشت گروه‌های دیگر مانند جمعیت اسلامی یا گروه‌های چپ یا متمایل به چپ به اتحاد یا هماهنگی برسند. به همین سبب حضور دوستم در این ائتلاف خوشایند پشتون گرایان نبود. هنگامی که مسعود به کابل دست یافت و به وزارت دفاع رسیده همه کوشیدند او را از حفظ و گسترش این ائتلاف بازدارند. شاید هم مسعود نمی‌بایست به این فشارها تن دردهد ولی هیچ کس در آن هنگام نمی‌توانست رویدادهای پسینی را پیش بینی کند. هیچ کس باور نمی‌کرد که پشتو نیستها حتی خود حکمتیار تا این حد بتوانند بایی اعتنایی به خواست مردم کشور، شهر کابل را به موشک ببندند.

با این حال جناحی رزمنده از حزب وحدت به رهبری شهیدمزاری به احمدشاه مسعود بدگمان شد و ضمن نادیده گرفتن بفرنجیهای رویدادها و تحولات آن مقطع، هنوز بر این عقیده است که «احمدشاه مسعود و شورای نظارش در فکر انحصار قدرت و حذف تمام نیروهای مطرح از صحنه بود. او که پس از ورود به کابل توانسته بود با سوءاستفاده از اعتماد حزب وحدت و جنبش ملی، رقیب اصلی خود [یعنی] حزب حکمتیار را از مرکز قدرت یعنی شهر کابل اخراج نماید در فکر اخراج سایر نیروها از کابل برآمد و

نخست مزار شریف را برگزیدند و مقر خود را به آنجا منتقل کند و سپس اسباب توافقهایی جامع و شامل را برای تشکیل حکومت تدارک ببیند. این شتاب در تصمیم گیری حکایت از آن داشت که نیروهای متحد می‌خواستند همه چیز را به آینده موکول کنند و موضوع انتخاب مقر حکومت را به تشکیل و تکمیل دولت پیوند دهند. فرض بر این بود که اگر حکومت، محلی ثابت به دست آورد که بتواند تشکیلات خود را به راه اندازد، همزمان بهتر می‌تواند موضوع تشکیل شورای وزیران را دنبال کند. انتخاب مزار شریف به عنوان پایتخت موقت مورد تأیید گروه‌های مختلف افغانستان قرار گرفت. کمتر کسی به سوء تفاهمی یا سوء استفاده‌ای که ممکن بود از این موضوع سربرآورد توجه می‌کرد، شاید به این دلیل که هیچ کس فکر دیواره شدن افغانستان را در سر نمی‌پروراند. در یکی از تفسیرهایی که در این باره دیدم چنین آمده بود: «شک نیست که مزار شریف از موقعیت ارتباطی مناسب تری از تالقان برخوردار است و دولت اسلامی را در انتشار دیدگاه‌ها و روشن ساختن مواضع در قبایل تحولات نگران کننده افغانستان در سطوح کلی تری کمک خواهد کرد و این خود یکی از دلایل توجیه کننده انتقال مقر موقت ریاست جمهوری به مزار شریف است».^۱

جبهه متحد اسلامی که اکنون پشتیبان دولت استادریانی به شمار می‌آید، در اساس تشکلی است جدید که بر اثر توافق جمعیت اسلامی، حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی شمال برپا گشته است. از این جبهه تاکنون اساسنامه و نظامنامه‌ای نیافته‌ام ولی با تشکیل نشستهایی از سران گروه‌های یادشده به موجودیت خود ادامه می‌دهد و به فعالیت‌های عملی به خصوص در حوزه سیاسی و نظامی می‌پردازد. ایجاد این جبهه را باید یکی دیگر از کوششهایی دانست که در زمینه دستیابی به تفاهم در افغانستان تحقق پذیرفته است. البته بسیاری از این گونه ائتلافها در گذشته ناپایدار بوده و نتوانسته برای مدتی طولانی به حیات خود ادامه دهد. در این جا خوب است به گذشته این ائتلافها در همین دوره اخیر نگاهی بیندازیم.

در بهار سال ۱۳۷۱ رژیم کمونیستی در کابل سقوط کرد و مجاهدین به رهبری احمدشاه مسعود پایتخت را تصرف کردند. پیش از سقوط کابل

نظر داشت که نزاع میان حزب وحدت و اتحاد سیاف ریشه‌های عمیق تر دارد. بخشی از این درگیری را باید حاصل واکنش‌های اهل تسنن به اهل تشیع دانست. بخشی دیگر از آن را باید بازده دخالت‌های کشورهای دانست که از

خارج بر تحولات افغانستان تأثیر می‌گذاشتند مانند عربستان و پاکستان. این جو ناسالم و اشتباهات هر دو طرف (حزب وحدت و جمعیت اسلامی) زمینه‌ساز فاجعه افشار و سوء استفاده عده‌ای دیگر شد.

ائتلاف سیاسی مهم دیگری که به دنبال ناکامی‌های ائتلاف پیشین با به عرصه وجود گذاشت، «شورای عالی هماهنگی» نام گرفت. در زمستان سال ۱۳۷۲ پس از جنگ‌های شدیدی که میان حزب اسلامی حکمتیار و

جنبش شمال به رهبری ژنرال دوستم از

یک سو و دولت مجاهدین از سوی دیگر در گرفت، این شوراز پایه گذاری کردند. اعضای اولیه این شورا عبارت بودند از حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی، جنبش اسلامی و جبهه نجات ملی. حزب وحدت «پس از جنگ‌های ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ به طور همه جانبه در قالب شورای هماهنگی شرکت جست»، یعنی هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی.^۴

گلبیدن حکمتیار که می‌دید می‌تواند به تنهایی کابل را از دست نیروهای مجاهدین و دولت خارج گرداند، یکصد و هشتاد درجه چرخید و دست همکاری به سوی جنبش شمال دراز کرد. او پیشتر همکاری با همین جنبش را بهانه می‌کرد برای آن که به دولت مجاهدین بتازد. شورای هماهنگی چندسال به کار خود ادامه داد و در تمام این مدت مانعی جدی بر سر راه اتحاد کشور زیر پرچم حکومتی واحد می‌تراشید. ائتلاف اول از دیدگاه قومی شامل سه قوم تاجیک، هزاره و ازبک می‌شد. در ائتلاف دوم جای تاجیکان به پشتونان سپرده شد. هزاره‌ها و ازبک‌ها در هر دو ائتلاف حضور داشتند. با این حال باید در نظر داشت که دو گروه یعنی جنبش شمال و دولت مجاهدین یا حتی جمعیت اسلامی از نظر قومی ترکیب واحد و همگنی نداشتند. از اقوام و مذاهب مختلف در این دو گروه شرکت می‌جستند و بدین ترتیب این دو جریان را از تنوع قومی بر خوردار می‌ساختند.

تا اواخر سال ۱۳۷۳ که مجاهدین به دروازه‌های کابل رسیدند، همین شورای هماهنگی به عنوان مهم‌ترین مخالف دولت مجاهدین در افغانستان عمل می‌کرد. در سال ۱۳۷۴ صبغت‌الله مجددی که پس از شهادت استاد مزاری در اجلاس شیرگان به عنوان ریاست شورا انتخاب شده بود استعفاداد و همراه حزب خود از شور خارج گردید.^۵

در اوایل سال ۷۵ حزب اسلامی حکمتیار به دولت مجاهدین پیوست و عملاً از شورا کناره گرفت هر چند اعلام داشت که همچنان به عضویت خود در این ساختار سیاسی- نظامی وفادار خواهد ماند؛ البته «همه می‌دانستند که

در همین راستا و برای دستیابی به این هدف جنگ‌های خانمانسوز را میان حزب وحدت و نیروهای اتحاد سیاف مشتعل نمود تا حزب وحدت را توسط وهاب‌ها از کابل اخراج نماید.»^۶

این داوری در ضمن

نکته‌های نادرست را به میان می‌کشد. واقعیت این است که مسعود نمی‌خواست حزب وحدت را از صحنه کابل محو سازد اما در عین حال نمی‌خواست در آن هنگام حضور حزب وحدت را در انظار نیروهای سنتی اسلامی در افغانستان بسیار برجسته کند. پشتون‌ها به خصوص، اهل تسنن را بر می‌انگیختند تا مسعود را به بهانه همکاری با

شیعیان نکوهش کنند. البته نباید

نادیده گرفت که به هر حال مسعود از نظر فکر اسلامی باورهایی جز باورهای شیعیان را بی‌گفت. با این حال او نمی‌خواست یکسره شیعیان را حذف کند. فشار نیروهای استاد سیاف بر شیعیان نیز در این جریان مؤثر بود. استاد سیاف یک پشتون بود و از متحدان متشخص دولت استاد ربانی به حساب می‌آمد. جناح ربانی و مسعود نمی‌خواست و شاید نمی‌توانست در آن مقطع و حتی بعدها از استاد سیاف چشم‌پوشد و اتهام ضد پشتون بودن را به جان بخرد. مسعود متهم می‌شد به ناسیونالیسم تاجیک. از این رو اگر استاد سیاف را از دست می‌داد دیگر نمی‌توانست پشتونان را به سوی خود جلب کند. تندروهای گروه استاد سیاف و در مواردی بی‌احتیاطی‌ها و گاه زیاده‌خواهی‌های جناح شهید مزاری به وقایع ناخوشایند و فاجعه آمیز بسیاری انجامید که باید جداگانه به سنجش آنها روی آورد. تنها یادآور می‌شوم که در دیدارهای مختلف خود با برخی رهبران هزاره حزب وحدت و بسیاری از جوانان هزاره از این حزب می‌دیدم که بیشتر به اتحاد با پشتونان و جلب رضایت آنان علاقه نشان می‌دهند تا با متحد تاریخی بالقوه خود یعنی جناح مسعود و ربانی و گروه‌هایی از این دست. تمام تاریخ نویسی معاصر هزاره همواره از کشتارهای مردم هزاره به دست پادشاهان پشتون تبار افغانستان یاد می‌کند ولی با وجود این در شرایط دشوار کنونی تاریخ افغانستان هزاره‌ها بیشتر از هر گروه دیگر به تاجیکان افغانستان بدگمان بودند و می‌خواستند به قیمت کنار نهادن آنان با پشتونان و حتی پشتون‌نویس‌ها به تفاهم برسند که به طور طبیعی ناممکن می‌نمود.

متحد دیگر این ائتلاف ژنرال دوستم بود که به سبب میلیشیا بودن و سابقه همکاری‌هایش با رژیم نجیب و روسیان، سخت آسیب پذیر می‌نمود. بدین سبب شاید چندان شگفت‌انگیز نمی‌بود که حکومت مجاهدین نتواند با چنین متحدانی اتهامات وارد به خود را به گونه‌ای مناسب پاسخگو باشد و در آن جو ناسالم به نحوی مناسب واکنش نشان دهد. از سوی دیگر باید در

حزب اسلامی با شور و مفاطعه نموده است».^۶

در تابستان سال ۷۵ به دنبال مذاکراتی در تاشکند ائتلاف تازه‌ای به نام «جبهه وسیع ملی صلح» قدر افراشت. اعضای این ائتلاف تازه عبارت بودند از: حزب وحدت، جنبش ملی، حرکت اسلامی «مدیر»، جبهه نجات ملی، حزب محاذ ملی و شورای جهادی ننگرهار. این ائتلاف جدید هدف خود را چنین اعلام کرد: «تشکیل دولت پایبند به اصول و سبب مردمی». ۷. هنوز چند روز از عمر این شورانگدشته بود که شورای جهادی از آن کناره گرفت. بقیه اعضا نیز چندان جدیتی در کارها از خود نشان ندادند. این ائتلاف جز یک نام چیزی از خود بر جای نگذاشت.

کوشش دیگری در جهت مقابله با طالبان که می‌خواستند چشم انداز تاریخی دیگری با خود بهار مغان آورند به دنبال اجلاس ۱۳۷۵/۷/۱۹ در شهر خنجان به ثمر نشست. در این اجلاس حزب وحدت به رهبری خلیلی، ژنرال دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی افغانستان (شمال)، و احمد شاه مسعود ائتلاف تازه‌ای را پی‌ریختند که تحت عنوان «شورای عالی دفاع از افغانستان» به آگاهی عموم رسانده شد. در این اجلاس توافق نامه‌ای سه ماده‌ای به امضای بنیانگذاران رسید. در اجلاس سالنگ مسعود، دوستم، خلیلی و سید احمد گیلانی به عنوان هیأت اجرایی ائتلاف جدید انتخاب شدند.^۸

در اجلاس بعدی که در ۱۳۷۵/۸/۱ در مزار شریف برپا شد ژنرال دوستم را به عنوان رئیس شورای برگزیدند. در این نشست اعلام شد که «یکصد و پنجاه تن از فرماندهان سراسر افغانستان از جمله اسماعیل خان والی سابق هرات و حاجی قدیر والی سابق ننگرهار به عضویت شورای عالی دفاع از افغانستان» در آمده‌اند.^۹

عبدالرحیم غفورزای نیز در ۱۶ اکتبر ۱۹۹۶ در اجلاس شورای امنیت ضمن محکوم کردن دخالت پاکستان و ارائه اسناد در مورد اسیران پاکستانی یعنی نام بردن از آنان، به همکاری دولت با جنبش شمال اشاره کرد و گفت: به تاریخ دهم اکتبر ۱۹۹۶ در مزار شریف و به تاریخ یازدهم اکتبر ۱۹۹۶ در خنجان معاهده‌ای بین دولت و نیروهای شمال به امضاء رسید. نکات برجسته این معاهده چنین است: تأسیس شورای عالی دولت

موقت تحت ریاست پروفیسور برهان‌الدین ربانی که قرار است توسعه یابد و فعلاً شامل جنرال احمد شاه مسعود، جنرال عبدالرشید دوستم، آقای کریم خلیلی و جنرال اسمعیل می‌باشد؛ تأسیس شورای عالی نظامی دفاع از افغانستان که تافعلاً شامل فرمانده احمد شاه مسعود، جنرال

عبدالرشید دوستم، پیرسید احمد گیلانی، آقای کریم خلیلی و جنرال اسمعیل خان می‌باشد.^{۱۰}

عبدالرحیم غفورزای در همین جلسه شورای امنیت پیشنهادهای زیر را مطرح کرد: قوای مسلح طالبان باید به‌طور عاجل پایتخت را تخلیه کند؛ سلاح ثقیله آنان به مسافت بعیدتر از تیررس توپخانه سنگین آنها از شهر برده شود؛ کابل یک منطقه غیر نظامی شناخته شود؛ یک نیروی پلیس تحت نظارت سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی تشکیل گردیده و امنیت شهر کابل را به دست گیرد؛ یک نیروی پلیس تحت نظارت سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس اسلامی تشکیل گردیده و امنیت شهر کابل را به دست گیرد؛ مذاکره جهت هموار ساختن راه برای تشکیل یک حکومت ملی عبوری در مرکز کشور (کابل) به راه انداخته شود.^{۱۱}

نشریه میزبان در مورد تشکیل شورای عالی دفاع افغانستان نوشت: «فرمانده احمد شاه مسعود، جنرال عبدالرشید دوستم، استاد عبدالکریم خلیلی، جنرال اسمعیل خان و محترم حامد گیلانی جهت تأسیس شورای دفاع از افغانستان در شهر استراتژیک خنجان تشکیل جلسه دادند... به منظور دفاع از افغانستان در برابر تهدید آشکار پاکستان... هر گاه افرادی از جناحهای تشکیل دهنده شورای مورد حمله قرار گیرند، متحدین دیگر به یاری اش می‌شتابند».^{۱۲}

همزمان با حملات طالبان به مزار شریف (در بهار ۱۳۷۶) جنبش ملی-اسلامی شمال دستخوش تحولاتی عمیق شد. ژنرال ملک که برادر پهلوان رسول است و بر سر نحوه مرگ برادر با دوستم اختلاف داشت در مقطع ورود طالبان به شمال توانست با استفاده از فرصت دوستم را از صحنه بیرون براند و خود رهبری این جریان را

به دست بگیرد. در این هنگام صحبت از ائتلاف تازه‌ای به میان آمد که «جبهه متحد اسلامی» نام گرفت.

ژنرال ملک که معاونت جنبش شمال را به دست داشت و در واقع وزیر خارجه این جنبش به شمار می‌آمد اسماعیل خان والی هرات را که در حوزه فاریاب و بادغیس با طالبان می‌جنگید به میهمانی فراخواند. بعد او را دستگیر کرد و به طالبان تحویل داد. در این هنگام دوستم روحیه اش را از دست داد. ملک می‌خواست

به طالبان بپیوندد و بر مزار حکومت کند اما طالبان می‌خواستند شمال را بگیرند و او را هم به بهانه معاونت وزارت خارجه به کابل بکشاند و سپس خنثی سازند. قیام مردمی مزار شریف صحنه را در گون ساخت. برخی می‌خواستند خصلت مردمی و خودانگیخته این قیام را مخدوش کنند. گاه

■ ساختار نیروهای جهادی در واقع ترکیبی بود از مردمان همه اقوام و مذاهب. اینان در طول جهاد با اتکاء بر اصل برابری به مقابله با دشمن برخاستند و از آن جا که در اسلام عزیزترین بندگان با تقوی‌ترین آنان است، در دوره جهاد کسی نمی‌توانست با توسل به منشأ قومی خود بر دیگری برتری بجوید.

■ هوأخواهان سروری پشتون در افغانستان در حقیقت بنیادهای حکومت مجاهدین را نمی‌پسندیدند و می‌خواستند گونه دیگری از حکومت برپا سازند که زمام و اختیارش یکسره در دست خودشان باشد. در این میان، پاکستان نیز همراه با آمریکا و عربستان، هر یک به طریقی و از دیدگاهی خاص، به تنش‌ها دامن می‌زدند و پایه‌های حکومت مجاهدین را سست می‌گرداندند.

■ انتخاب مزار شریف بعنوان مقرر موقت حکومت استاد ربانی مورد تأیید گروه‌های مختلف قرار گرفت زیرا کمتر کسی به سوءاستفاده‌ای که ممکن بود از این موضوع سر بر آورد توجه داشت؛ شاید هیچ کس فکر دوباره شدن افغانستان را در سر نمی‌پروراند.

ناراحت است». ۱۵ او سپس شرح می‌دهد که توانسته در حسینیه سیدآباد قرارگاهی ایجاد کند و در برابر اصرار جنرال مجیدروزی مقاومت کرده و حاضر نشده به طالبان بپیوندد. مجموعه وقایعی که او شرح می‌دهد حکایت از آن دارد که مقاومت و قیام مردم

در سراسر شهر صورت گرفته است و البته هر یک از این قرارگاه‌ها نیز به سهم خود مؤثر بوده است. می‌گوید ساعت ده شب «شیرمحمد عرب یکی از قوماندانان برجسته در صف ما قرار گرفت و همکاری خود را آغاز کرد». ۱۶ پس از زدوخوردهای شدید، نیروهای مردمی شمال توانسته بودند تا ده قبل از ظهر نیروهای طالبان را به طور کامل قلع و قمع کنند.

در مردادماه سال ۱۳۷۶ جبهه متحد اسلامی کوشید حکومت تازه‌ای برای افغانستان

برپا سازد. ترکیب حکومت جدید چنین بود: «برهان‌الدین ربانی به‌هیئت رئیس‌جمهور، عبدالرحیم غفورزای نخست‌وزیر، احمدشاه مسعود به‌هیئت وزیر دفاع و معاون رئیس‌جمهور، جنرال عبدالملک وزیر خارجه و پهلوان غفار به‌هیئت معاون رئیس‌جمهور». ۱۷ دو منصب وزارت داخله و معاونت ریاست جمهوری به حزب وحدت اسلامی واگذار شد. این اجلاس در سالنک برگزار شد و استادربانی، احمدشاه مسعود، کریم خلیلی و ژنرال ملک در آن شرکت جسته بودند. دکتر عبدالله سخنگوی احمدشاه مسعود درباره این حکومت تازه گفت «این حکومت موقت برای مدت شش ماه تعیین گردیده و یکی از مهمترین وظایف آن فراخواندن لویه جرگه عنعونی افغانستان». وی از طالبان نیز خواست که در این حکومت شرکت کنند. ۱۸

حکومت جدید که می‌بایست در مزار شریف فعالیت‌های خود را سامان دهد چند خصیصه مهم داشت: نخست آن که از حکمتیار نامی به میان نیامد. حکمتیار تا این زمان به طور صوری هنوز نخست‌وزیر دولت استادربانی محسوب می‌شد، هر چند در مخالفت با این دولت که خود از اعضای آن به‌شمار می‌رفت با جدیت تمام می‌کوشید؛ دیگر آن که رهبری ملک پس از دوستم با حضور در این ترکیب تازه تأیید و تقویت می‌گشت؛ سوم آن که پس از خروج از تخار، نیروهای مخالف طالبان توانسته بودند بر سر برابری حکومتی جدید در مزار شریف با هم به توافق برسند؛ چهارم آن که انتصاب غفورزای به‌جای حکمتیار، از مخالفت کسانی که می‌توانستند دولت را متهم به حذف یشتونان بکنند، می‌کاست؛ و سرانجام آن که تحرك و سرزندگی غفورزای می‌توانست امکانات زیادی برای باز جان بخشی به نیروهای حکومت فراهم آورد و بر اعتبار بین‌المللی آن نیز بیفزاید و افق‌های تازه‌ای

گفته می‌شد که چون ملک نظرش را تغییر داد، اوضاع به زیان طالبان چرخید. برخی دیگر تصور می‌کنند توافق شماری از رهبران جهادی موجب شده که کامیابی نصیب طالبان نشود. واقعیت این است که قیام مزار شریف یکی از

مهمترین مراحل رشد جنبش مردمی در افغانستان است. جنرال ابراهیم ماما که در آن روزها سهمی فعال در بخشی از جنبش مردمی داشته است چنین می‌گوید: «زمانی که طالب‌نماها از طریق بادغیس وارد میمنه و از آنجا شبرغان و متعاقباً وارد شهر مزار شریف شدند، مسئولین... لازم دانستند که خودشان را کنار بکشند و مردم متدین شهر مزار شریف در حالی که بی‌دفاع بودند و در یک شرایط بسیار حساس در حالت مظلومیت قرار داشتند». ۱۲ او سپس

می‌گوید طالبان هنگامی که وارد مزار شریف شدند تمام نقاط شهر را تحت کنترل خود در آوردند و «در آستان مقدس شاه ولایت مآب اهانت کردند». طالبان در این موقع اعلام کردند که «طبقه‌اناث از خانه‌ها برآمده نمی‌توانند» و همه باید سلاح‌های خود را تحویل دهند. جنرال ماما ابراهیم به‌خصوص توجه می‌دهد که طالبان به مقدسات دینی مردم توهین می‌کرده‌اند: «در مسجد جامع روضه شریف با کفش‌های خود وارد شدند و اهانت کردند راجع به شاه ولایت مآب که این یک پهلوان بود و در این مکان باید یک قرارگاه نظامی درست شود. ماشین‌های خود را داخل پارک روضه شریف بردند. دوستانی که اخلاص مند بودند و ارادت مند بودند از این کار ممانعت کردند که این‌جا روضه شاه ولایت مآب است، شما اهانت می‌کنید و آنها در جواب گفتند این یک پهلوان است». ۱۴ در چنین فضایی میل به قیام در برابر طالبان شدت گرفت و بزرگان تشیع و ریش سفیدان محل حمایت خود را از قیام در برابر طالبان اعلام کردند؛ بخصوص حضور خار جیها در میان طالبان بر خشم و غضب مردم افزود و آنان را به سوی قیام سوق داد. افراد وابسته به طالبان وارد خانه‌های مردم شدند و مانند سارقان ماشین‌هایشان را از خانه‌ها می‌کشیدند و اموالشان را به اصطلاح مصادره می‌کردند. در این موقع ماما ابراهیم به اتفاق غریب حسن خان از سران تشیع سرریل که قبلاً والی سرریل هم بوده، و طالب حسین خان قریه‌دار از ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان، و همچنین پهلوان غفار به دعوت جنرال ملک به دیدن اورفتند. غفار پهلوان در راه به ماما ابراهیم می‌گوید طالبان می‌خواهند ملک خان را روانه قندهار کنند. ماما ابراهیم می‌گوید: «در همین حال نظرم به جنرال صاحب ملک خان افتاد که در کنار دروازه با لباس شخصی و لنگی سفید بر سر ایستاده است و بسیار پریشان به نظر می‌رسید. من جلورفتم و با ایشان احوالپرسی کردم. دیدم خیلی زیاد

■ جبهه متحد اسلامی که اکنون پشتیبان دولت استادربانی به‌شمار می‌آید، در اساس تشکیلی است جدید که بر پایه توافق جمعیت اسلامی، حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی شمال برپاگشته است. ایجاد این جبهه را باید یکی از کوشش‌هایی دانست که در زمینه دستیابی به تفاهم در افغانستان تحقق پذیرفته است.

■ نوربرت هول نماینده آلمانی تبار سازمان ملل می‌کوشید بر ای ایجاد تفاهم با همه نیروها در افغانستان تماس بگیرد، اما سرانجام ناچار از کنار کناره‌گرفتن زیر ادرا یافت که آمریکا نمی‌گذارد نماینده‌ای از سازمان ملل در افغانستان کامیاب شود.

■ شیعیان که در طول تاریخ افغانستان شرایطی سخت و دشوار را متحمل شده بودند، در جریان جهاد در برابر روسیان صمیمانه بر ای استقلال افغانستان جنگیدند و وظیفه ملی و مذهبی خود را انجام دادند، بی آنکه به انواع اتهاماتی که به آنان وارد می‌شد چندان اعتنا کنند.

برای تفاهم در افغانستان بگشاید.

تشکیل حکومت تازه نگرانیهای گسترده‌ای به بار آورد. به همین سبب و به منظور کاهش اعتبار این حکومت اقدامات وسیعی از سوی پاکستان و آمریکا تدارک دیده شد. ایالات متحده آمریکا که تا آن زمان می‌کوشید خود را بی طرف نشان دهد و حمایت‌های خود را از طالبان علنی و آشکار نسازد، از یک صحنه‌سازی سیاسی خودساخته بهره گرفت و سفارت افغانستان را در آمریکا تعطیل کرد. ماجرا چنین بود که یکی از نمایندگان طالبان در آمریکا به سفارت افغانستان مراجعه می‌کند و با نزاع و درگیری خواستار اخراج اعضاء و کارمندان سفارت می‌شود. در عرف دیپلماتیک رسم بر آن است که در چنین مواردی شخص مزاحم را از محوطه سفارت دور سازند ولی آمریکا جلوه‌ای تازه به بی طرفی خود داد و ادعا کرد که چون فعلاً در افغانستان حکومتی وجود ندارد لذا باید کارهای سفارت تعطیل باشد.^{۱۹}

سخن‌گویی وزارت خارجه آمریکا گفت «این گام را به خاطر حفظ بی طرفی در ارتباط با قضیه افغانستان و طرف‌های درگیر برداشته‌ایم».^{۲۰} در حالی که هنوز سازمان ملل دولت افغانستان را به رسمیت می‌شناخت و جز سه کشور پاکستان، عربستان و امارات عربی متحده، کشور دیگری دولت طالبان را به رسمیت نشناخته بود، اعلام بی طرفی آمریکا آن‌هم با توسل به جلوگیری از فعالیت سفارت افغانستان در واشینگتن ادعایی جدی به حساب نمی‌آمد. با این حال آمریکا حق داشت که حتی بدون چنین نمایشی روابط خود را با دولت استانداربانی قطع کند. البته در این صورت شاید مجبور می‌بود به استدلال دیگری توسل جوید. پیش از آن که دولت مزار تشکیک شود کوششهایی در جهت راه‌اندازی مذاکرات صلح میان طالبان و مخالفانشان صورت گرفته بود. اوضاع

ناپسایان افغانستان همه را نگران ساخته بود. این کشور در طی سالیان گذشته رنجها و خسارات زیادی متحمل شده بود. هفته‌نامه زمان چاپ عشق آباد در گزارشی نوشت طی حاکمیت هفت ساله ببرک کارمل در افغانستان حدود دو میلیون نفر در این کشور جان خود را از دست دادند. همین تعداد زخمی شده و پنج میلیون نفر کشورشان را ترک کردند.^{۲۱} نوربرت هول نماینده آلمانی تبار سازمان ملل می‌کوشید به منظور ایجاد تفاهم با همه نیروها تماس بگیرد. او

که سرانجام ناچار از کار خود کناره گرفت زیرا متوجه شد آمریکایی‌ها گذارد هیچ نماینده‌ای از سوی سازمان ملل در افغانستان کامیاب نشود، در آن هنگام به مزار شریف رفت و برپایی کمیسیون نظامی-امنیتی را تدارک دید. این

کمیسیون می‌بایست مقدمات کارها را برای راه‌اندازی مذاکرات صلح فراهم کند. فرض بر این بود که در این کمیسیون نمایندگان طالبان و «شورای دفاع از وطن» شرکت خواهند داشت و همچنین کمیسیون می‌بایست درباره مبادله اسرا و تخلیه و غیر نظامی‌سازی کابل زیر نظر سازمان ملل مذاکره کند. به گزارش هفته‌نامه وحدت، شورای دفاع از وطن ائتلافی از گروه‌های مخالف طالبان است که دو هفته پس از تصرف کابل به دست طالبان با حضور جنبش ملی-اسلامی، حزب وحدت اسلامی، احمدشاه مسعود تشکیل شد. شورای دفاع از وطن بیشتر جنبه نمادی داشت و می‌توانست زمینه‌ساز برخی از تفاهم‌ها و هماهنگی‌ها میان گروه‌های شمال و جنبش احمدشاه مسعود باشد. احتمالاً این جنبش در عمل و به تدریج به جبهه متحد اسلامی تبدیل گردید.

نوربرت هول در کار خود چندان موفقیتی به دست نیاورد. او مانند مستیری افغانستان را نمی‌شناخت و نمی‌دانست قدرت و توان هر یک از نیروها چیست و برای دستیابی به صلح نخست با چه کشورهایی باید به تفاهم برسد. احتمالاً جامعه اروپا نیز نباید از او پشتیبانی جدی به عمل آورده باشد. اصولاً جامعه اروپا در مسئله افغانستان در انتظار ابتکار عمل آمریکا نشسته است و خود نمی‌خواهد دست به کاری مستقل بزند.

در حالی که سازمان ملل نمی‌توانست کاری از پیش ببرد، نیروهای ملی افغانستان کوششهایشان را به کار می‌بستند تا بلکه بتوانند خود به صلح برسند. به گزارش نشریه پیام استقلال: «روز یکشنبه ۱۳۷۶/۵/۱۹ در حدود هزار نفر از میهمانان به شمول محترم استاد برهان الدین ربانی، جنرال عبدالملک، والیهای ولایات مختلف و آقایان سید محمد سجادی، عبدالحسین مقصودی، حیدری و هاشمی به نمایندگی از حزب وحدت اسلامی و آقای سید منصور

■ سنیان در حالی که به خود حق می‌دادند از هر کشور و هر سازمانی که می‌خواهند کمک بگیرند، شیعیان را سرزنش می‌کردند که چرا با ایران روابطی ندارند. این گونه بدگمانی‌ها بی‌تردید جزئی از بدگمانی‌هایی است که در طول تاریخ افغانستان نسبت به ایران پرورانده و دامن زده شده است. هر نوع ارتباط با ایران سرزنش می‌شود ولی دخالت روسیه یا ارتباط با آمریکا و عربستان و پاکستان و مداخلات آشکار کشور اخیر در امور افغانستان در مقوله‌ای دیگر می‌گنجد!

■ یک پندار نادرست همواره این بوده که «شیعیان، یعنی مردم هزاره». گرچه مردم هزاره محور عمده‌ای در تداوم بخشیدن به حرکت شیعی در افغانستان بوده‌اند، ولی محدود ساختن شیعه به مردم هزاره خطای تاریخی بزرگی است.

■ دستیابی به تفاهمی تازه میان شیعیان در افغانستان چندان ساده به نظر نمی‌رسد. منازعات پیشین میان رهبران گروه‌های شیعی چنان فضایی پدید آورده که طرف‌های درگیر به آسانی نمی‌توانند از اختلافات چشم‌پوشند و راه بر تفاهم بگشایند.

نادری و سید حسام‌الدین از پیل خمیری و تجار و قوماندانها در سالنگ گردهم آمدند و مورد استقبال احمدشاه مسعود و مسئولین ولایات پروان و کاپیسا که تعدادشان به صدها نفر می‌رسید و از قبل برای خوشامدگویی به سالنگ آمده بودند روبرو شدند.^{۲۲} در این جلسات پنجشیر چهار معاون برای رئیس جمهور تعیین شد: «فرمانده مسعود، پهلوان غفار و کاندیدای حزب وحدت اسلامی، معاونت چهارم به حالت تعلیق در آمد تا با توافق طرف‌های

مذاکره‌کننده به آنها واگذار شود. آقای غفورزای به حیث صدراعظم دولت اسلامی افغانستان انتخاب شد و سه منصب در هیأت دولت به افراد زیر واگذار گردید: فرمانده احمدشاه مسعود به عنوان وزیر دفاع، جنرال

رئیس جمهور و عبدالرحیم غفورزای به عنوان نخست وزیر تعیین شده اندرد کرد. «^{۲۶} در این بیانیه در ضمن آمده بود که «اعلام تشکیلات جدید دولتی، تلاش ناکام دیگری است که از چند ماه قبل آغاز شده است و این مسئله جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان را بیشتر تضعیف خواهد کرد». ^{۲۷} حزب اسلامی در ضمن با اعلام شهر مزار شریف به عنوان مرکز حکومت افغانستان نیز مخالفت کرده بود. به نظر این حزب می بایست یک دولت ملی متحد از طریق آرای آزاد مردم تشکیل شود. در واقع هر بار که دولت ربانی خواسته بود به آرای مردم مراجعه کند همین حزب خواستار آن شده بود که فعلاً دولتی با اتحاد احزاب تشکیل شود؛ البته زعامت آن به دست آقای حکمتیار باشد. خود حکمتیار نیز از همین طریق به نخست وزیری رسیده بود، ولی موقعی که او را کنار گذاشتند و دولتی دیگر تشکیل دادند حزب آقای حکمتیار با این کار به مخالفت برخاست و خواستار آرای عمومی شدیدی آن که طریق این کار را روشن سازد. آقای حکمتیار هر عملی را قبول می کند بسته به این که نقش محوری به عهده شخص او گذاشته شود؛ در غیر این صورت همین عمل را طرد می کند.

در بحث دیگری درباره مزار به عنوان موقت دولت متحد اسلامی شفق سربلی از حزب وحدت گفت: «مسئلاً پایتخت رسمی و قانونی افغانستان کابل است، اما در شرایطی که مرکز کشور توسط مخالفین دولت (گروه طالبان) اشغال گردیده و دولت آقای استاندار ربانی به عنوان دولت قانونی و رسمی افغانستان مورد حمایت سازمان ملل متحد و سایر مجامع و کشورهای جهان است، و از جانب دیگر در شرایط فعلی بازوی اجرایی و سیاسی جبهه مخالفین طالبان می باشد، تأمین ارتباطات بین المللی و تداوم امور اداری نیاز به مرکزیت دارد، لذا مزار شریف به این جهت مرکز موقت دولت اسلامی قرار گرفته که در اولین فرصت مناسب بدون هیچ گونه مانع به کابل منتقل می شود؛ و در یک چنین شرایط اعلان مزار شریف به عنوان پایتخت موقت کشور برای مخالفان طالبان، هم ضرور است و هم مفید». ^{۲۸} با این حال نگرانی در مورد مزار و زودن بدفهمی هایی که می توانست دامن زده شود به چشم می خورد. در نشریه بنیاد وحدت که به جناح استاد اکبری از حزب اسلامی تعلق دارد، آمده بود: «اخیراً شهر مزار شریف به عنوان پایتخت موقت دولت ربانی از سوی جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان اعلام گردید. این کار به معنای تشدید بحران و تداوم رنج و آلام بی پایان ملت ستم کشیده افغانستان است... می توان چنین نتیجه گرفت که اگر اعلام مزار شریف به عنوان پایتخت موقت افغانستان از سوی ائتلاف ضد طالبان تشدید کننده بحران تصور شود، مسئولیت بیشتر آن به عهده طالبان و حامیان خارجی آنهاست. چرا که اگر در چارچوب منافع طرفهای درگیر مسأله، مزار شریف در نظر گرفته شود دلایل جبهه متحد اسلامی مخالف طالبان برای پایتخت قرار دادن آن موجه خواهد بود». ^{۲۹} در تفسیری دیگر، یکی از شیعیان افغانستان که به کابینه استاندار ربانی نیز تعلق داشت می نویسد: «مواضع رسمی و اعلام شده جبهه متحد اسلامی نجات افغانستان وحدت و تمامیت ارضی افغانستان است و روی همین اصل هر گونه ناحیه گرایی قدرت و تجزیه آن غیر قابل قبول خواهد بود... مزار شریف تا آزادی کابل می تواند موقت ریاست جمهوری باشد مشروط بر آن که واقیعت جامعه کثیر الملله

عبدالملك به حیث وزیر امور خارجه و محمد محقق به حیث وزیر داخله. آقای غفورزای مأموریت یافت که ظرف پانزده روز کابینه خود را تکمیل و اعلام کند. دوره مأموریت این حکومت برای مدت شش تا نه ماه تعیین گردید. قرار شد در این مدت دولت زمینه ایجاد لویه جرگه و نیز تصویب قانون اساسی را فراهم آورد. در مورد همکاریهای نظامی نیز تصمیماتی گرفته شد. این جلسات در ساعت سه بعد از ظهر روز چهارشنبه به اتمام رسید و میهمانان به مناطق خود عزیمت کردند». ^{۲۳}

بدین ترتیب غفورزای مأموریت مهمی یافت که می توانست در شکل بخشی به تاریخ جدید افغانستان بسیار مؤثر افتد. به گزارش پیام استقلال، «عبدالرحیم غفورزای فرزند عبدالغفور خان سریاور والی اسبق ولایت هرات و از قوم محمدزایی بود. رشته زور نالیسم را در دانشگاه کابل خواند و پس از اتمام تحصیلات در وزارت خارجه به خدمت پرداخت. در سال ۱۹۸۰ مخالفت خود را با رژیم کمونیستی اعلام و به حضور شوروی در افغانستان اعتراض کرد. در سال ۱۹۹۲ پس از سقوط رژیم نجیب به معاونت نمایندگی دائمی کشور افغانستان در سازمان ملل منصوب شد. از سال ۱۳۷۴ به عنوان معاون و سرپرست وزارت خارجه خدمت کرد. سر آخر نیز وزیر خارجه افغانستان شد و به همین اعتبار در کنفرانس وزیران خارجه اکو در تهران شرکت جست. در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۹۷ در اجلاس جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان به سن پنجاه و یک سالگی به سمت نخست وزیر این کشور منصوب شد». ^{۲۴}

پایتخت: کابل یا مزار

چنان که آمد، همزمان با تشکیل دولت جدید گفته شد که شهر مزار به عنوان پایتخت این دولت برگزیده شده است. این انتخاب در همان هنگام بحثهایی را پیش آورد و آن گونه که ژنرال فوزی این مطلب را گفته بود می توانست موجب بدفهمی هایی شود.

در همان وقت در گفتگو با دوستان افغانستانی بر این عقیده شدیم که انتخاب مزار شریف به عنوان پایتخت موقت نباید به وحدت ملی افغانستان صدمه بزند و این توهم را به بار آورد که گویا مجاهدین نمی خواهند دیگر به کابل بروند. به فاصله یک روز دکتر عبدالله سخنگوی احمدشاه مسعود در آنکه به تهران آمده بود دیدیم و به او گفتم صلاح این بود که شما مزار شریف را به عنوان موقت موقت دولت استاندار ربانی برمی گردیدید نه به عنوان پایتخت موقت. میان این دو مفهوم، هر چند ظریف، تفاوتی وجود دارد. دکتر عبدالله نیز با من موافق بود.

البته دکتر عبدالله در فاصله ای کوتاه این اظهار نظر را به نحوی سنجیده اصلاح کرد و گفت: «مسئله ای که مطرح شده در ارتباط با تعیین موقت دولت در مزار شریف، این مطلب به شکل دیگر از مطبوعات انعکاس یافت که گویا پایتخت افغانستان به مزار شریف انتقال یافته است که این دو مسأله جداگانه است. پایتخت تاریخی افغانستان کابل است، اما موقت دولت فعلاً در مزار شریف انتخاب شد تا آزادی کابل». ^{۲۵}

در این میان حزب اسلامی حکمتیار «با صدور اعلامیه ای در شهر پشاور پاکستان تشکیل دولت جدید افغانستان را که در آن برهان الدین ربانی به عنوان

مزار سوق داد بی آن که نیازی به استمداد از کسانی چون دوستم داشته باشد.

ائتلاف شیعیان

تشکیل حکومتی به ریاست غفورزای در میان شیعیان نیز که در معرض اختلافات درونی قرار داشتند تحرکاتی در خور توجه پدید آورد. اختلاف میان گروه‌های شیعی در افغانستان یکی از پدیده‌های مهم و در عین حال غم‌انگیز است. شیعیان که در طول تاریخ این کشور شرایط دشوار و سخت را متحمل شده بودند در جریان جهاد در برابر روسیان صمیمانه برای استقلال افغانستان جنگیدند و وظیفه ملی و مذهبی خود را انجام دادند بی آن که به انواع اتهاماتی که به آنان وارد می‌آمد چندان اعتنایی داشته باشند. در حالی که سنیان به خود حق می‌دادند از هر کشور و از هر سازمانی که می‌خواهند کمک دریافت کنند، شیعیان را مورد سرزنش قرار می‌دادند که با ایران روابطی برقرار کرده‌اند. این نوع بدگمانی‌هایی تردید جزئی از بدگمانی‌هایی است که در طول تاریخ این کشور نسبت به ایران دامن زده و پرورانده شده است. هر نوع ارتباطی با ایران را می‌توان سرزنش کرد ولی دخالت روسیه در افغانستان یا ارتباط پاکستان و دخالت آشکار این کشور در مقوله‌ای دیگر می‌گنجد.

حزب وحدت که خود تجمعی از تعدادی از سازمانهای شیعی افغانستان در طول جهاد بود سرانجام به سبب سیاستهای شهیدمزاری و هواخواهانش به دنبال یک سلسله حوادث نامطلوب عملاً به دو جناح منقسم گردید. برای اولین بار طی مصاحبه‌ای به این انشعاب عملی اشاره کردم. همین اشاره موجب شد که جناح شهیدمزاری از من بی دلیل برنجد. این جناح می‌کوشید اختلاف را پنهان نگاه دارد و کسی را از آن آگاه نسازد. در کابل که به دیدار شهیدمزاری رفتم ایشان از این که راجع به این اختلاف سخنی بر زبان رانده بودم گله‌مند به نظر می‌رسید. گفتم آیا مطلبی خلاف واقع گفته‌ام؟ ایشان سکوت کرد. بعدها این اختلاف شدت گرفت و حوادثی ناخوشایندتر به بار آورد. اگر از همان آغاز با این اختلافات به گونه‌ای منطقی برخورد می‌شد، شاید امکان می‌داشت که راه حلی مناسب به دست آید. به هر صورت منازعات داخلی در حزب وحدت عملاً به پیدایی دوسازمان با تشکیلات سیاسی و نظامی متفاوت و مستقل از هم میدان داد. البته هنوز هم این دوسازمان هر دو تحت نامی مشترک یعنی همان حزب وحدت به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند. استاد اکبری هیچ‌گاه نخواست کار را به جایی برساند که جدایی عملی، راه بازگشت را بر دو طرف ببندد و امکان رجوع را منتفی سازد. وضع شیعیان در افغانستان بسیار پیچیده شده است. یک تصور نادقیق همواره این بوده که «شیعیان یعنی مردم هزاره». واقعیت این است که مردم هزاره محور عمده‌ای در تداوم بخشیدن به حرکت شیعی در این کشور بوده‌اند ولی کسانی که می‌خواهند شیعه را به مردم هزاره محدود سازند، اشتباه تاریخی بزرگی مرتکب می‌شوند؛ به آن رنگ قومی می‌بخشند و از قدرت عملی آن در میان شیعیان غیر هزاره و حتی به عنوان یک مذهب می‌کاهند.

شیعیان افغانستان در حال حاضر به چند گروه عمده تقسیم شده‌اند: دو جناح در حزب وحدت که یکی به ریاست آقای خلیلی به فعالیت می‌پردازد، و دیگری به ریاست حاج آقا اکبری؛ جریان شیعی مهم دیگری وجود دارد که

افغانستان به درستی درک شود. «آبدین ترتیب روشن است که اعلام مزار به هیچ وجه به معنای جدایی طلبی نبوده است. برعکس، همه از کابل به عنوان پایتخت افغانستان یاد کرده‌اند و تأکید داشته‌اند که مزار مقرر موقت است به منظور برخورداری از تسهیلات لازم برای ارتباطات بین‌المللی.

هنگامی که در تالقان بودم، می‌دیدم که دولت ربانی با برخورداری از کمترین امکانات فعالیت‌های خود را سازمان می‌داد. این حکومت حتی نمی‌توانست به سهولت با نمایندگان گه‌گاهی خود در خارج از افغانستان تماس بگیرد؛ توان آن را نداشت که اخبار خود را به خارج از کشور بفرستد و حتی هواخواهان خود را بسیج کند. ژنرال دوستم می‌توانست در همان آغاز به یاری این حکومت که خود بعد به آن پیوست بیاید ولی سعی می‌کرد بیشترین امتیازها را بگیرد و تصمیم‌گیری در مورد همکاری با حکومت را به عقب بیندازد. دوستم در واقع نمی‌خواست امکان همکاری با طالبان را نیز از نظر دور نگاه دارد. تنها چیزی که موجب می‌شد در ارتباط با طالبان احتیاط پیشه کند همانا عدم اعتماد او به طالبان و پاکستان بود. قتل نجیب‌اورا ساخت هر اسانده بود و فکر می‌کرد که سرنوشت مشابیه می‌تواند در انتظارش باشد. در این مدت پاکستانیان با دوستم در تماس بودند و او را تشویق به همکاری با طالبان می‌کردند. دوستم نیز هیچ وقت به آنان پاسخی صریح نمی‌داد و امیدشان را تبدیل به یأس نمی‌کرد. هنگامی هم که همکاری با دولت ربانی را پذیرفت بدترین رفتارهای ممکن را با سران این دولت در پیش گرفت. در جایی دیگر آورده‌ام چگونه استاندار ربانی را در مزار شریف در انتظار نگهداشته بود و نه تنها نزد او نرفت بلکه استاندار و ادار ساخت که به دیدنش برود آن هم پس از گذشت زمانی نسبتاً طولانی. وقتی که وزارت دفاع را به دست گرفت رفتارش بیش از پیش آمیخته با تکبر شد و توقع داشت که همه به گونه‌ای او را رهبر قدرتمند و واقعی افغانستان بشناسند. احمدشاه مسعود در تمام این مدت با نرزش با او برخورد می‌کرد و نمی‌گذاشت بهانه‌ای به دستش بیفتد. دوستم بسیار مایل بود که احمدشاه مسعود به مزار برود تا از این راه مشروعیتی کسب کند ولی مسعود به این تمایل تن نمی‌داد و به بهانه‌های گوناگون از رفتن به مزار طفره می‌رفت. پس از آن که ژنرال ملک توانست دوستم را براندازد، زمینه‌ای متفاوت برای انتقال دولت ربانی به مزار فراهم آمد. پیش از آن نیز قرار شده بود که استاد با ترمیم هیأت دولت خود به مزار برود. در این صورت همه چیز به دست دوستم می‌افتاد و استاد در مزار در اختیار او قرار می‌گرفت ولی وقتی که دوستم از مزار به خارج پناه جست زمینه استقرار دولت در مزار اهمیتی بیشتر یافت و در این وضع استاد توانایی آن را می‌یافت که به گونه‌ای بهتر میان نیروهای گوناگون دست به عمل بزند. البته این گونه تحرکات استاندار ربانی نمی‌توانست همواره مفید افتد. در شرایطی که دولت نیاز به صراحت و قاطعیت داشت، استاد فقط اکتفا می‌کرد به این که میانه‌بازی کند و همه را از خود راضی نگاه دارد. از موضع قدرت شاید چنین نقشی عیب نمی‌داشت، ولی به هنگام پراکندگی و در بحران همه نیازمند رهبری مقتدر و قاطع هستند که بتواند نیروها را در حالت بسیج نگاه دارد و امید بپراکند. در چنین وضعی بود که دولت غفورزای اسباب استقرار در مزار را با قاطعیت شکل داد و دولتی را که دیگر نمی‌توانست در تالقان به حیات خود ادامه دهد با توجیهی تازه به سوی

ترتیب می‌بینیم که جناح آقای اکبری دو کار اساسی را دنبال می‌کرده است: نخست آن که با نیروهای دولت به تفاهمی تازه دست یابد، و دیگر آن که بتواند زمینه‌ای برای ایجاد تفاهم با جناح خلیلی فراهم آورد. مجموعه‌ای از این دست کوششها موجب شد که شورایی به نام شورای عالی تفاهم و تصمیم‌گیری صفحات شمال در بین جناحهای مختلف شیعی پاییزی شود. پس از نشستهای متعدد سرانجام به گزارش نشریه بنیاد و وحدت در تاریخ ۴ اسد ۷۶ شورای عالی تفاهم و تصمیم‌گیری شمال تشکیل شد. بنابراین خبر، هیأت مؤسسان شورای عالی تفاهم و تصمیم‌گیری شمال در جلسه ۷/۵/۷۶ رویدادهای کشور را بررسی کرد. در ادامه این نشست «اعضای شورای عالی تفاهم و تصمیم‌گیری شمال معرفی شدند که از هر تنظیم پنج نفر در آن عضویت یافتند:

الف- حزب وحدت اسلامی به رهبری جناب استاد اکبری: ۱- استادسید مصطفی کاظمی، ۲- شیخ باقر سلطانی، ۳- حجت الاسلام فاضل دره صوفی، ۴- حجت الاسلام نوری شولگره، ۵- حجت الاسلام سیدهادی بلخی.
ب- حرکت اسلامی افغانستان: ۱- جناب آقای انوری، ۲- حجت الاسلام ناطقی دره صوفی، ۳- سید حسین شاه مسرور، ۴- آقای واثق، ۵- رئیس دین محمدخان.

ج- حزب وحدت اسلامی جناح محترم خلیلی: ۱- استاد حاجی محمد محقق، ۲- سید نعمت الله مصعب، ۳- فاضل سنگچار کی، ۴- حجت الاسلام رفیعی، ۵- آقای رحیمی. ۳۳

در جلسه مورخ ۷۶/۵/۲۷ این شورامقرر شد که استاد محقق به عنوان سخنگو در سطح رسانه‌های خبری مصاحبه کند و «ضرورت و اهمیت، ترکیب، اهداف اساسی، ساختار تشکیلاتی شوروا و اسامی سخنگوهای بعدی را اعلام دارد». ۳۴ در این نشست تشکیل چند کمیسیون به شرح زیر به تصویب رسید: الف- کمیسیون فرهنگی مرکب از حزب وحدت اسلامی (خلیلی) آقایان عبداللہ رفیعی و محمد حسین فهیمی بلخایی، از حرکت اسلامی آقایان راغب و سید حیدر، از حزب وحدت اسلامی (استاد اکبری) آقایان رضوانی و علی نقی شجاعی؛ ب- کمیسیون نظامی: از حزب وحدت اسلامی (اکبری) آقایان محمد حنیف و سید اسحق عادل، از حرکت اسلامی، آقایان باقر رضایی و محمد ظاهر وحدت، از حزب وحدت اسلامی (خلیلی) آقایان محمد عیسی افتخاری و سید غلام نادر علی؛ ج- کمیسیون قضایی: از حزب وحدت اسلامی (خلیلی) آقایان محمد حسین صفرزاده... ۳۵ شورای عالی تفاهم در تاریخ ۷۶/۵/۲۳ به اتفاق آراء تصمیمات زیر را اتخاذ کرد:

۱- شورای عالی تفاهم و تصمیم‌گیری غرض اعلام مواضع سیاسی، نظامی و فعالیتهای مربوط، یک تن از اعضای موسسین را به صفت سخنگو انتخاب می‌نماید؛ ۲- اعلام مواضع از جانب سخنگو بعد از تصویب شورایا هیأت مؤسسین صورت می‌گیرد؛ ۳- مصوبات و فیصله‌های شورای ذریعه سخنگوی آن اعلام می‌گردد؛ ۴- ملاقات و دید و بازدیدهای رسمی به طور انحصاری از صلاحیت مؤسسان می‌باشد؛ ۵- مسافرت‌های رسمی و تماسهای خارجی و داخلی تحت عنوان شورای تفاهم و تصمیم‌گیری زمانی اعتبار دارد که در زمینه تصویب قبلی شوروا یا هیأت مؤسسان صورت گرفته باشد؛

زعامت آن با آیت الله محسنی است. از اینها که بگنیم تعداد زیادی گروه‌های کوچک و بزرگ شیعی مستقل وجود دارند که فعالیتهای خود را از طریق انتشار کتاب و نشریه ادامه می‌دهند. امروز بسیاری از این گروه‌ها و احزاب بر این باورند که منافع شیعیان در افغانستان تنها از راه اتحاد میان شیعیان حفظ می‌گردد. این اتحاد در اندیشه گروه‌های شیعی تبلور مشخص و معینی ندارد. به همین علت تفاهم میان شیعیان در معرض دشواریها و بدفهمیهای زیادی قرار می‌گیرد. برخی هم می‌کوشند میان سازمانهای کنونی شیعی هماهنگی به وجود آورند تا تفاهم در حوزه عمل تقویت گردد، بلکه بتوان به پایه‌گذاری فرماندهی واحدی در میدان جنگ مدد رساند. در این جهت در همین دوره اخیر کوششی صورت گرفت که به برپایی یک شورای عالی تفاهم و تصمیم‌گیری در صفحات شمال انجامید. پیش از برپایی این شورا، فعالیت در صفحات شمال عملاً در دست جناح خلیلی-محقق بود. جناح اکبری و همچنین حرکت آیت الله محسنی حضور چشمگیری در شمال نداشتند. به همین سبب فرماندهی احمدشاه مسعود که در اساس بیشتر با همین دو گروه در کابل تفاهم داشت به جناح خلیلی توجه می‌کرد و می‌کوشید راه را برای هماهنگی عملی با گروه اخیر هموار سازد. چنین سیاستهایی موجب می‌شد که هواداران اکبری-محسنی از مجموعه دولت چندان راضی نباشند و به فکر چاره بیفتند. شاید این وضع را باید در نهایت حتی مثبت ارزیابی کرد. در دوران حکومت مجاهدین در کابل این دو گروه تا حد زیادی وابسته به دولت شدند و اتکاء به نیروهای خودی را چنان که باید جدی نپنداشتند. در هر منازعه‌ای، سعی بر آن بود که کمبودها را از طریق فرماندهی مسعود چیران کنند و در صورت لزوم حتی با کمک نظامی تداوم حضورشان را ممکن سازند. در موقعیت تازه، دو گروه آیت الله محسنی و حجت الاسلام اکبری رویکردهای مستقل به رویدادهای افغانستان را پی گرفتند و کوشیدند در صحنه آرایهای کنونی فعالانه سهم بگیرند.

دست‌یابی به تفاهمی تازه میان شیعیان در افغانستان کاری چندان ساده به نظر نمی‌رسد. منازعات پیشین در میان رهبران گروه‌های شیعی چنان فضایی پدید آورده که طرف‌های درگیر نمی‌توانند به آسانی از اختلافات چشم‌پوشند و راه را برای تفاهم بگشایند. در تاریخ ۱۳۷۵/۱۲/۲۴ شورای مرکزی حزب وحدت به ریاست استاد اکبری تصمیم گرفت هیأتی به شمال اعزام دارد تا راه‌های حصول به تفاهم میان دو جناح حزب وحدت را هموار گرداند. این هیأت چهار نفره به سرپرستی استاذ زاهدی و عضویت حجج اسلام آقای روح الله و آقای محسنی و آقای شفق سریلی به «غرض مذاکره با استاد بانی و جنرال دوستم و مسئولین جناح حزب وحدت مربوط به آقای خلیلی به شمال افغانستان» اعزام شد. ۳۱ به نظر یکی از اعضای این هیأت گرچه توافق به دست نیامد ولی چند نتیجه از این سفر حاصل شد: «اول این که طرفداران این جناح حزب وحدت (یعنی جناح اکبری) تا حدودی از جو خفقان منطقه بیرون شدند، دوم باب رفت و آمد و تفاهم گشوده شد. تا آن فرصت چندبار اقدام شده بود ولی بایب اعتنائی طرف مواجه شده بود، سوم نقطه آغازین تلاشهای این جناح در شمال شد، چهارم دیدگاه‌ها و مواضع حزب آن گونه که لازم بود با جزئیات توضیح داده شد که در حقیقت بعضی طرف‌ها تا آن زمان شناخت اساسی از موقف اصولی حزب نداشتند». ۳۲ بدین

۱۰. میزان. ارگان نشراتی سفارت کبرای دولت اسلامی افغانستان-دہلی جدید. شماره اول. سال اول. ۱۱ عقرب ۱۳۷۵/ اول نوامبر ۱۹۹۶. ص ۴.
۱۱. میزان. همانجا.
۱۲. میزان. همانجا.
۱۳. بنیاد وحدت. ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان-خارج از کشور. پنجشنبه ۳ میزان (مهر) ۱۳۷۶/ ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۷. صص ۱ و ۲.
۱۴. همانجا.
۱۵. همانجا.
۱۶. همانجا.
۱۷. هفته نامه فریاد عاشورا. پنجشنبه ۳۰ اسد (مرداد) ۱۳۷۶. ص ۱.
۱۸. همانجا ص ۸.
۱۹. همانجا ص ۸.
۲۰. همانجا ص ۸.
۲۱. هفته نامه وحدت. ارگان نشراتی مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان در خارج از کشور. پنجشنبه ۲۹ قوس (آذر) ۱۳۷۵ برابر ۱۹ دسامبر ۱۹۹۶. ص ۷.
۲۲. هفته نامه پیام استقلال. ۱۵ سنبله (شهریور) ۱۳۷۶/ ۲۷ جولای ۱۹۹۷. شماره مسلسل ۴ و ۵. ص ۴.
۲۳. همانجا. ص ۴. ۲۴. همانجا.
۲۵. هفته نامه فریاد عاشورا. پنجشنبه ۲ اسد (مرداد) ۱۳۷۶/ ۲۴ جولای ۹۷ شماره مسلسل ۱۲۹- سال ششم. ص ۴.
۲۶. بنیاد وحدت. پنجشنبه ۳۰ اسد (مرداد) ۱۳۷۶/ ۲۱ اوت ۱۹۹۷ سال سوم شماره مسلسل ۹۱. ص ۲.
۲۷. همانجا.
۲۸. هفته نامه فریاد عاشورا. ارگان نشراتی مرکز فعالیت های سیاسی فرهنگی تیبان. پنجشنبه ۲ اسد (مرداد) ۱۳۷۶/ ۲۴ جولای ۱۹۹۷. شماره مسلسل ۱۲۹- سال ششم. ص ۴.
۲۹. بنیاد وحدت. ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان-خارج از کشور. پنجشنبه ۲ اسد (مرداد) ۱۳۷۶/ ۲۴ جولای ۱۹۹۷. ص ۶.
۳۰. هفته نامه پیام استقلال. ارگان نشراتی بنیاد فرهنگی سیدجمال. ۱۲ اسد (مرداد) ۱۳۷۶/ ۳ اوت ۱۹۹۷. شماره مسلسل ۲ و ۳. ص ۱۲.
۳۱. هفته نامه فریاد عاشورا. پنجشنبه ۲ اسد (مرداد) ۱۳۷۶/ ۲۴ جولای ۱۹۹۷ شماره مسلسل ۱۲۹- سال ششم. ص ۴. مصاحبه با شفق سریلی.
۳۲. همانجا.
۳۳. بنیاد وحدت. سال سوم شماره مسلسل ۸۹. پنجشنبه ۱۶ اسد (مرداد) ۱۳۷۶/ ۷ اوت ۱۹۹۷. ص ۱.
۳۴. بنیاد وحدت. ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان-خارج از کشور. پنجشنبه ۳۰ اسد (مرداد) ۱۳۷۶/ ۲۱ اوت ۱۹۹۷. سال سوم- شماره مسلسل ۹۱. ص ۱.
۳۵. (دنباله این خبر را در این شماره نیافتیم). (همانجا).
۳۶. همانجا. ص ۸.
۳۷. همانجا. ص ۱.

۶. دوره کار تناوبی سخنگو، سه ماه بوده و در سه دوره تقسیم بندی گردیده، هر دوره سه ماهه را از بین اعضای مؤسسين شور انتخاب و ذیلاً زمان بندی می گردد؛ ۷- جناب آقای استاد محقق به صفت سخنگوی دوره اول انتخاب گردید که مدت آن سه ماه می باشد؛ ۸- جناب الحاج سید انوری سخنگوی دوره دوم انتخاب گردیده که دوره ایشان هم سه ماهه است؛ ۹- جناب استاد سید مصطفی کاظمی سخنگوی دوره سوم انتخاب گردیده، مدت کار ایشان سه ماهه می باشد؛ ۱۰- هر یک از اعضای مؤسسين يك عضو علی البدل داشته و در صورت غیاب قانونی عضو اصلی، عضو علی البدل رسماً در جلسه شرکت می نماید. من الله توفیق. امضاء: سید مصطفی کاظمی، حاجی محمد محقق، سید حسین انوری. ۳۶ امضاء کنندگان همین بیانیه در تاریخ ۲۸/۵/۷۶ در شهر مزار شریف با اخضر ابراهیمی و نوربرت هول ملاقات کردند و مواضع جریانهای شیعی را تشریح کردند. ۳۷

با همه کوششهایی که در جهت ایجاد تفاهم و اتحاد سازمانی میان شیعیان به وجود آمد، نیروهای خاصی در صفوف شیعیان و حتی بیرون از این دستهها می کوشیدند بر نفاق و انشعاب تأکید کنند و موارد اختلاف را بزرگتر از آنچه هست جلوه گر سازند. به خصوص مخالفت با شورای عالی تفاهم و تصمیم گیری در میان برخی از فعالان جناح خلیلی شدت گرفت. از همان ابتدا عده ای کوشیدند از اعتبار این شور بکاهند و حضور آن را بی اهمیت بدانند. بعد هم نشریه امروز مادر شماره ۶۸ خود شور را رد کرد. در همین ارتباط حجت الاسلام جاوید گفت: «متأسفانه قراری که مانشریه امروز ما را مطالعه کردیم، اصولاً در آن جایك تفکر غیر اسلامی جریان دارد و اعتراض آنها علیه مذهب، علیه دین، علیه علمادر همه نشریاتشان هست... نشریه امروز ما نشریه ای نیست که افکار اسلامی و شیعی را بیان بکند. يك نشریه ای است که افکار خاص بعضی از عناصر و افرادی که داخلشان هست را بیان می کند، لذا همیشه طرد و رد و فحش و ناسزا و تهمت و افترا در آن نشریه نسبت به شخصیت های اسلامی و مجاهدین، مبارزین و رهبران دیده می شود... تا جایی پیش رفته که در داخل حزب وحدت، جناح آقای خلیلی هم فریادشان بلند است و صحبتها و سخنرانیهای آقای محقق شمال را در مورد این نشریه شما حتماً مطالعه کرده اید؟...»

به هر حال شورای عالی تفاهم هر چند روی کاغذ به حیات خود ادامه می دهد و اندیشه برپایی تفاهم میان نیروهای شیعی همچنان ارزشمند است، ولی عمر کاری آن چندان نیاید و به وحدت عمل نینجامد.

(دنباله دارد)

— زیر نویس: —

۱. هفته نامه پیام استقلال. شماره مسلسل ۲ و ۳، ۱۲ اسد (مرداد) ۱۳۷۶. ص ۱۲.
۲. هفته نامه وحدت. شماره ۱۷۷. پنجشنبه ۱۰ عقرب (آبان) ۱۳۷۵. ص ۲.
۳. هفته نامه وحدت شماره ۱۷۷. پنجشنبه ۱۰ عقرب ۱۳۷۵. ص ۲.
۴. هفته نامه وحدت. همانجا. ۵. همانجا. ۶. همانجا.
۷. همانجا. ۸. همانجا. ۹. همانجا.